

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

سخن در روایاتی است که از آنها استفاده می‌شود آنچه بحسب العادة مکمل است، باید با کیل فروخته شود و آنچه بحسب العادة موزون است، باید با وزن فروخته شود. یکی از روایات، روایت صحیحی حلبی^[1] بود که بحث آن تمام شد و نتیجه این شد که در این روایت، دو اشکال بود که به هر دو اشکال، پاسخ دادیم، اما با قطع نظر از این اشکال و جواب، اگر کسی فرض کند که این اشکالات قابل جواب نیست، در این صحیحی حلبی یک ضابطه‌ی کلی ارائه شده بر اینکه بیع مجازفه‌ای صحیح نیست.

بررسی تعارض اصل عدم زیاده و اصل عدم نقیصه

یکی از نکاتی که مرحوم امام در این روایت فرمود (که در بعضی از نقل‌ها کلمه‌ی «بیع» هست و در بعضی از نقل‌ها کلمه «بیع» نیست)، بحث معروفی است که در جاهای مختلف فقه هم آمده و آن مسئله‌ی تعارض بین اصالة عدم الزیادة و اصالة عدم النقصه است به این بیان که هر جا ندانیم یک لفظی را امام (علیه السلام) فرموده است یا خیر، دو اصل با هم تعارض می‌کنند؛ یکی اصل عدم زیاده و دیگری اصل عدم نقیصه.

توضیح آنکه؛ از یک طرف می‌گوئیم آیا این زیاده را راوی در این روایت آورده است که اصل عدم زیاده است و از طرف دیگر در آن نقلی که نیامده، بگوئیم نقصانی در آن واقع شده، آن هم اصل عدم نقیصه است، منتهی اصل عدم زیاده با اصل عدم نقیصه با هم تعارض می‌کنند و وقتی تعارض کردند هر دو کنار می‌روند، مگر در مواردی که یک مرجحی برای یک طرف ذکر کنیم.

به عنوان مثال؛ می‌گوئیم در آنجایی که این اضافه آمده، در ذکر اضافه معلوم می‌شود که این در کلام امام (علیه السلام) بوده و راوی نمی‌آید چیزی را از خودش اضافه کند، اما اگر یک چیزی در کلام امام (علیه السلام) باشد و راوی کم کند، این ممکن است حمل بر نسیان شود (و بگوئیم راوی یادش رفته) یعنی این طرف قضیه (که اصالة عدم زیاده است) بر اصالة عدم النقصه رجحان داشته باشد. بنابراین، این مرجح وجود دارد که (ممکن است و این هم پیش آمده) در جایی راوی یک لفظی را غفلت کند و نیاورد، اما از آن طرف خیلی نادر است که بگوئیم یک چیزی را راوی از خودش اضافه کند.

در روایت حلبی آمده است: «لا یصلحُ بیعه مجازفه»، در نتیجه از روایت نمی‌توان استفاده کرد که ما اصلاً معامله‌ی مجازفه‌ای نداریم؛ زیرا اگر این چنین بود (که می‌گفتیم معامله‌ی مجازفه‌ای نداریم)، نتیجه این می‌شد که بعداً بیائیم با صلح و جعاله و بعضی از این موارد که یک مقدار جزاف در آن راه دارد، تخصیص و تقیید بزنیم، اما وقتی می‌گوییم این یک ضابطه‌ای است که

فقط در باب بیع است و شارع در شریعت می‌فرماید بیع مجازفه‌ای نباید باشد و این مقدار از آن روایت استفاده می‌کنیم)، نیازی به تخصیص و تقیید نیست.

نکته: در گذشته این پرسش مطرح شد که آیا بین ضابطه‌ی «نهی النبی عن بیع الغرر» و این «لا یصلح البیع مجازفهً»، فرق وجود داشته و اینها دو عنوان است یعنی یک عنوان داریم به نام «غرر» و یک عنوان هم داریم به نام «بیع مجازفه‌ای»، اگر بگوئیم دو عنوان است، آثاری در فقه پیدا می‌کند که خواهیم گفت، منتهی پیش از بیان آنها، روایات دیگر را در اینجا می‌خوانیم.

روایت موثقہ سماعه

روایت دیگر در کتاب وسائل الشیعة (ابواب عقد البیع و شروطه)، روایت موثقہ سماعه است. «باسنادہ (که مراد اسناد شیخ طوسی در تهذیب است) عن الحسن بن محبوب عن زرعة بن محمد عن سماعه»، در بعضی از نقل‌ها آمده است: «عن زرعة بن محمد بن سماعه»، که به نظر می‌رسد همان «زرعة بن محمد عن سماعه» درست است؛ زیرا معمولاً زرعه از سماعه نقل می‌کند، «قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ شِرَاءِ الطَّعَامِ وَ مَا يُكَالُ وَ يُوزَنُ هَلْ يَصْلَحُ شِرَاؤُهُ بِغَيْرِ كَيْلٍ وَ لَا وَزْنٍ؟»؛ از امام (علیه السلام) سؤال می‌کند که آیا از شراء طعامی که کیلی و وزنی است، می‌شود به غیر کیل و وزن خرید یا نه؟ (بگوئیم گندمی که مثلاً وزن می‌کنند، ما بدون وزن بخیریم، کیل می‌کنند بدون کیل بخیریم)؟

«فَقَالَ أَمَّا أَنْ تَأْتِيَ رَجُلًا فِي طَعَامٍ قَدْ كَيْلَ وَ وَزَنَ تَشْتَرِي مِنْهُ مُرَابَحَةً فَلَا بَأْسَ إِنْ اشْتَرَيْتَهُ مِنْهُ وَ لَمْ تَكِلْهُ وَ لَمْ تَزِنْهُ إِذَا كَانَ الْمُشْتَرِي الْأَوَّلُ قَدْ أَخَذَهُ بِكَيْلٍ أَوْ وَزْنٍ»؛ امام (علیه السلام) می‌فرماید اگر رفتی سراغ یک مردی که طعامی دارد و این طعامی که دستش هست، قبلاً وزن شده، «تشتري» (که این کلمه نیز عطف بر همان «تأتي» است ولو اینکه او عاطفه ندارد، اما در واقع عطف بر «تأتي» است) منه مرابحة؛ به عنوان بیع مرابحه‌ای از او می‌خرید و یک سودی به او می‌دهی، «فَلَا بَأْسَ إِنْ اشْتَرَيْتَهُ مِنْهُ وَ لَمْ تَكِلْهُ وَ لَمْ تَزِنْهُ إِذَا كَانَ الْمُشْتَرِي الْأَوَّلُ قَدْ أَخَذَهُ بِكَيْلٍ أَوْ وَزْنٍ»؛ اگر خود این بایع نیز (که مشتری اول بوده) از جای دیگری به کیل یا وزن خریده باشد، مجدداً تو وزن نکنی اشکالی ندارد.

«وَ قُلْتُ لَهُ عِنْدَ الْبَيْعِ إِنِّي أُرِيحُكَ كَذَا وَ كَذَا وَ قَدْ رَضِيتُ بِكَيْلِكَ وَ وَزْنِكَ فَلَا بَأْسَ»؛ و به او می‌گویی این مقدار ربح می‌دهم و من هم به همان کیل و وزنی که انجام دادی راضی می‌شوم، اشکالی ندارد.^[2]

دیدگاه شیخ انصاری درباره روایت

مرحوم شیخ بعد از نقل این روایت، می‌فرماید: «و دلالتها أوضح من الاولى»^[3] (مراد از روایت اولی، صحیحہ حلبی است)؛ دلالت این روایت اوضح از صحیحہ‌ی حلبی است؛ زیرا در آن روایت یک اشکال، اشکال اجمال بود و اشکال دوم هم این بود که بایع به مشتری می‌گوید آن عدل دیگر هم از نظر کیل و وزن، مثل همین عدلی است که ما کیل و وزنش کردیم، امام (علیه السلام) فرمود: «لا یصلح إلا بکیل»؛ تو بدون کیل آن را نخر که دلالت داشت بر عدم جواز شراء بدون کیل (یعنی آن خبری که بایع می‌دهد که مثلاً این 10 کیلو یا 20 کیلو است)، البته ما این را قبول نکرده و مفصل توضیح دادیم.

خلاصه آنکه؛ آن دو اشکالی که در صحیحہ‌ی حلبی وجود داشت، در این روایت وجود ندارد و به همین دلیل مرحوم شیخ می‌فرماید دلالتش از صحیحہ‌ی حلبی اوضح است؛ زیرا اولاً؛ در این روایت، امام (علیه السلام) می‌فرماید این بایع اگر خودش قبلاً رفته خریده و کیل شده و الآن هم به تو می‌گوید این کیل و وزن شده، لازم نیست که مجدداً وزن کنی و روایت دلالت بر تصدیق قول بایع دارد.

ثانیاً؛ روایت دلالت بر این دارد که پس معلوم می‌شود مکیل را بدون کیل نمی‌شود فروخت، اگر مکیل بدون کیل قابل خرید و فروش بود، لازم نبود که امام (علیه السلام) بفرماید: «إِذَا كَانَ الْمُشْتَرِي الْأَوَّلُ قَدْ أَخَذَهُ بِكَيْلٍ أَوْ وَزْنٍ» و لزومی نداشت چنین مطلبی را بیان کند. بنابراین، امام (علیه السلام) این را مسلم می‌گیرد که «المکیل» برای معامله باید «یکال»، منتهی این «یکال» قبلاً انجام شده و مجدداً برای اینکه بخواهد به این مشتری بفروشد، لازم نیست. نتیجه آنکه؛ از این روایت استفاده می‌شود که «المکیل یکال، الموزون یوزن» و بدون کیل یا وزن نمی‌شود فروخت.

اشکال محقق اصفهانی بر شیخ انصاری

محقق اصفهانی یک دقتی در این روایت کرده است و می‌فرماید مرحوم شیخ که می‌گوید دلالت این روایت اوضح است، به کدام قسمت روایت نظر دارد؟ اگر به جمله شرطیه‌ی اولی نظر دارد (شرطیه‌ی اولی یعنی «فَلَا بَأْسَ إِنْ اشْتَرَيْتَهُ مِنْهُ»)، «فمن الواضح أَنَّ نفي البأس عن اشترائه بلا كيل و لا وزن لا مفهوم له إلاً بلحاظ موضوع الشرطية، و هو طعام قد كيل و وزن، و هو من مفهوم الوصف.»؛ مفهوم ندارد مگر به لحاظ موضوع شرطیت و موضوع این است «طعام قد كيل و وزن» یعنی ما اگر بخواهیم از «ان اشتريته» مفهوم بگیریم (یعنی «ان اشتريت طعاماً كيل و وزن»)، داخل در مفهوم وصف می‌شود.

اگر از ابتدا امام (علیه السلام) بفرماید: «إِنْ اشْتَرَيْتَ طَعَاماً كَيْلَ أَوْ وَزْنَ فَلَا بَأْسَ»، آیا شما استفاده می‌کنید در هر مکیلی، کیل لازم است؟ از این مفهوم وصف استفاده نمی‌شود و حجّیت ندارد.

به بیان دیگر؛ ضمیر در «إِنْ اشْتَرَيْتَهُ» به «طعاماً كيل أَوْ وَزْنَ» برمی‌گردد و در حقیقت، جمله این‌گونه می‌شود: «إِنْ اشْتَرَيْتَ مِنْ رَجُلٍ طَعَاماً كَيْلَ أَوْ وَزْنَ فَلَا بَأْسَ»؛ اگر طعامی که قبلاً کیل یا وزن شده خریداری کردی، «لا بأس». اگر بخواهیم مفهوم از آن بگیریم، می‌گوئیم اگر طعام کیل نشده باشد، «فيه بأس» که مفهوم وصف می‌شود و این مبتنی است بر اینکه بگوئیم جمله وصفیه مفهوم دارد در حالی که در اصول می‌گویند جمله وصفیه مفهوم ندارد.

محقق اصفهانی در ادامه می‌فرماید شاید مرحوم شیخ به ملاحظه‌ی شرطیه‌ی دوم، مسئله‌ی دلالت را مطرح کرده است، شرطیه یعنی «إِذَا كَانَ الْمُشْتَرِي الْأَوَّلُ قَدْ أَخَذَهُ بِكَيْلٍ أَوْ وَزْنٍ» یعنی مرحوم شیخ می‌خواهد بگوید روایت به لحاظ جمله شرطیه دوم یعنی «إِذَا كَانَ مَشْتَرِي الْأَوَّلِ (که همان بايعی است که به این شخص فروخته)، قد أَخَذَهُ بِكَيْلٍ أَوْ وَزْنٍ» دلالت بر مدعا دارد.

مرحوم اصفهانی می‌فرماید اگر این مقصود شیخ باشد، این جمله شرطیه‌ی دوم، تقریر همان صدر روایت است. صدر روایت چنین است: «تَأْتِي رَجُلًا فِي طَعَامٍ»، بعد می‌فرماید در بحث مفاهیم اگر یک شرطی، محقق موضوع باشد، در این صورت دیگر جمله شرطیه مفهومی ندارد. بنابراین این جمله دوم می‌شود «لتحقيق الموضوع أو لتقريره»، یعنی وقتی امام (علیه السلام) می‌فرماید: «إِذَا كَانَ الْمُشْتَرِي الْأَوَّلُ قَدْ أَخَذَهُ بِكَيْلٍ» یعنی فرض این است که طعامی را از کسی خریدی که «کیل أَوْ وَزْنَ» و اگر جمله‌ی شرطیه برای تقریر موضوع باشد، هیچ مفهومی ندارد.^[4]

جمع‌بندی کلام محقق اصفهانی و ارزیابی آن

مرحوم اصفهانی می‌فرماید شیخ اعظم انصاری که می‌فرماید دلالت روایت اوضح است از دلالت روایت صحیح‌ه‌ی حلبی، جناب شیخ! کدام قسمت روایت را می‌خواهید بگوئید؟ اگر شرطیه‌ی اولی را می‌گوئید (یعنی «إِنْ اشْتَرَيْتَهُ»)، این برمی‌گردد به مفهوم وصف و ما برای وصف مفهوم قائل نیستیم و اگر شرطیه‌ی دوم را بخواهید بگوئید، برمی‌گردد به شرط محقق موضوع و جایی که شرط برای تحقق موضوع باشد، اینجا مفهوم ندارد. در این روایت بحسب الفرض، جمله شرطیه‌ی دوم محقق موضوع است «إِذَا

كان المشتري الاول قد أخذه بكيل أو وزن»، این شرط محقق است، ولی مفروضاً است یعنی اینکه در اول فرض کرد که «تأتي رجلاً طعاماً كيل أو وزن».

به بیان دیگر؛ دو نوع محقق موضوع داریم؛ یکی بحسب الواقع مانند «إن رزقت ولداً فاختنه»، مفهوم این جمله این نیست که «ان لم ترزق ولداً فلا تختنه»، بلکه این شخص اصلاً فرزندی ندارد که بخواهد ختنه بکند یا نکند! اگر شرط واقعاً محقق موضوع شد، بگوئیم مفهومی ندارد، اما در اینجا بحسب الفرض است که کلام را در همان فرض می‌آوریم که اساس کلام ما همین است.

اصلاً مرحوم شیخ، نه به شرطیه اولی نظر دارد و نه به شرطیه‌ی ثانیه، بلکه به صدر روایت نظر دارد «أَمَّا أَنْ تَأْتِيَ رَجُلًا فِي طَعَامٍ قَدْ كِيلَ وَ وَزَنَ تَشْتَرِي مِنْهُ مُرَابَحَةً فَلَا بَأْسَ»، اصلاً آن «اشتریت» بعد را نیاز ندارد. عمده این است که مرحوم شیخ به «ان اشتریت» اول یا «إذا كان المشتري الاول قد أخذه بكيل أو وزن» نظر ندارد. این جوابی است که می‌توانیم از مرحوم اصفهانی بدهیم.

دیدگاه محقق خویی درباره روایت سماعه

مرحوم خویی نیز وقتی این روایت را نقل می‌کند، می‌فرماید: «و هي أيضاً تدل على اعتبار الكيل و الوزن في الطعام و على كفاية إخبار البائع بالوزن و الكيل»؛ روایت در دو چیز دلالت دارد؛ هم بر اعتبار کیل و وزن و هم بر کفایت اخبار بائع به وزن و کیل.^[5]

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] «و عَنْهُ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَنَّهُ قَالَ: فِي رَجُلٍ اشْتَرَى مِنْ رَجُلٍ طَعَامًا عِدْلًا بِكَيْلٍ مَعْلُومٍ وَأَنَّ صَاحِبَهُ قَالَ لِلْمُشْتَرِي ابْتِغِ مِنِّي مِنْ هَذَا الْعِدْلِ الْآخَرَ بَغَيْرِ كَيْلٍ فَإِنَّ فِيهِ مِثْلَ مَا فِي الْآخَرِ الَّذِي ابْتِغَيْتَ قَالَ لَا يَصْلُحُ إِلَّا بِكَيْلٍ وَقَالَ وَمَا كَانَ مِنْ طَعَامٍ سَمِيتَ فِيهِ كَيْلًا فَإِنَّهُ لَا يَصْلُحُ مُجَازَفَةً هَذَا مِمَّا يُكْرَهُ مِنْ بَيْعِ الطَّعَامِ.» وسائل الشيعة، ج 17، ص 342، ح 22707-2.

[2] «و بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ زُرْعَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ شِرَاءِ الطَّعَامِ وَمَا يُكَالُ وَيُوزَنُ هَلْ يَصْلُحُ شِرَاؤُهُ بَغَيْرِ كَيْلٍ وَلَا وَزْنٍ فَقَالَ أَمَّا أَنْ تَأْتِيَ رَجُلًا فِي طَعَامٍ قَدْ كِيلَ وَ وَزَنَ تَشْتَرِي مِنْهُ مُرَابَحَةً فَلَا بَأْسَ إِنْ اشْتَرَيْتَهُ مِنْهُ وَلَمْ تَكُلْهُ وَلَمْ تَزِنْهُ إِذَا كَانَ الْمُشْتَرِي الْأَوَّلُ قَدْ أَخَذَهُ بِكَيْلٍ أَوْ وَزَنَ وَقُلْتَ لَهُ عِنْدَ الْبَيْعِ إِنِّي أُرْبِحُكَ كَذَا وَ كَذَا وَقَدْ رَضِيتُ بِكَيْلِكَ وَ وَزْنِكَ فَلَا بَأْسَ.» (و رَوَاهُ الْكَلْبِيُّ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ وَ الَّذِي قَبْلَهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى مِثْلَهُ). التهذيب 7- 37- 158؛ الكافي 5- 178- 1؛ عنهما وسائل الشيعة، ج 17، ص: 345-346، ح 22716-7.

[3] كتاب المكاسب (للشيخ الأنصاري، ط - الحديث)، ج 4، ص: 212.

[4] «قوله (قدس سره): (و دلالتها أوضح من الأولى .. إلخ). من حيث عدم الإجمال و عدم الاشتمال على خلاف المشهور، إلا أنّ دلالتها إن كانت بملاحظة الشرطية الاولى و هي قوله (عليه السلام) (فلا بأس إن اشتريته و لم تزنه و لم تكله) فمن الواضح أنّ نفي البأس عن اشترائه بلا كيل و لا وزن لا مفهوم له إلاّ بلحاظ موضوع الشرطية، و هو طعام قد كيل و وزن، و هو من مفهوم الوصف. و إن كانت بملاحظة الشرطية الثانية و هي قوله (عليه السلام) (إذا أخذه المشتري الأول بكيل أو وزن) فمن البين أنّه تقرير لصدر الخبر حيث قال (عليه السلام) (تأتي رجلاً في طعام قد كيل و وزن) و الشرطية إذا كانت لتحقيق الموضوع أو لتقريره لا مفهوم لها، فلا مفهوم في القضية إلاّ مفهوم الوصف.» حاشية كتاب المكاسب (للأصفهاني، ط - الحديث)، ج 3، ص: 315.

